

ناظر بایّام قبل شوید که چقدر مردم از اعالی و ادانی که همیشه منتظر ظهورات احدیّه در هیاکل قدسیّه بوده اند بقسمی که در جمیع اوقات و اوان مترصد و منتظر بودند و دعاها و تضرّعها مینمودند که شاید نسیم رحمت الهیّه بوزیدن آید و جمال موعود از سرادق غیب بعرصه ظهور قدم گذارد و چون ابواب عنایت مفتوح میگردد و غمام مکرمت مرتفع و شمس غیب از افق قدرت ظاهر میشد جمیع تکذیب مینمودند و از لقای او که عین لقاء الله است احتراز میجستند ...

تأمل فرمائید که سبب این افعال چه بود که باین قسم با طلعات جمال ذی الجلال سلوک مینمودند و هر چه که در آن از مننه سبب اعراض و اغماض آن عباد بود حال هم سبب اغفال این عباد شده و اگر بگوئیم حجج الهیّه کامل و تمام نبود لهذا سبب اعتراض عباد شد این کفریست صراح لأجل آنکه این بغایت از فیض فیاض دور است و از رحمت منبسطه بعید که نفسی را از میان جمیع عباد برگزیند برای هدایت خلق خود و باو حجّت کافیه و افیه عطا نفرماید و معذک خلق را از عدم اقبال باو معذب فرماید بلکه لم یزل جود سلطان وجود بر همه ممکنات بظهور مظاهر نفس خود احاطه فرموده و آنی نیست که فیض او منقطع شود و یا آنکه امطار رحمت از غمام عنایت او ممنوع گردد پس نیست این امورات محدثه مگر از انفس محدوده که در وادی کبر و غرور حرکت مینمایند و در صحراهای بُعد سیر مینمایند و بظنونات خود

و هر چه از علمای خود شنیده‌اند همان را تأسی مینمایند لهذا غیر از اعراض امری ندارند و جز اغماض حاصلی نخواهند و این معلوم است نزد هر ذی بصری که اگر این عباد در ظهور هر یک از مظاهر شمس حقیقت چشم و گوش و قلب را از آنچه دیده و شنیده و ادراک نموده پاک و مقدّس مینمودند البتّه از جمال الهی محروم نمی ماندند و از حرم قرب و وصال مطالع قدسیّه ممنوع نمی گشتند و چون در هر زمان حجّت را بمعرفت خود که از علمای خود شنیده بودند میزان مینمودند و بعقول ضعیفه آنها موافق نمی آمد لهذا از اینگونه امور غیر مرضیّه از ایشان در عالم ظهور بظهور میآمد ...

نوبت بموسی رسید و آن حضرت بعصای امر و بیضای معرفت از فاران محبّت الهیّه با ثعبان قدرت و شوکت صمدانیّه از سینای نور بعرصه ظهور ظاهر شد و جمیع من فی الملک را بملکوت بقا و اثمار شجره وفا دعوت نمود و شنیده شد که فرعون و ملأ او چه اعتراضها نمودند و چه مقدار احجار ظنونات از انفس مشرکه بر آن شجره طیّبه وارد آمد تا بحدّی که فرعون و ملأ او همت گماشتند که آن نار سدره ربّانیّه را از ماء تکذیب و اعراض افسرده و مخمود نمایند و غافل از اینکه نار حکمت الهیّه از آب عنصری افسرده نشود و سراج قدرت ربّانیّه از بادهای مخالف خاموشی نپذیرد بلکه در این مقام ماء سبب اشتعال شود و باد علّت حفظ لو انتم بالبصر الحدید تنظرون و فی رضی الله تسلکون ...

چون ایام موسی گذشت و انوار عیسی از فجر روح عالم را احاطه نمود جمیع یهود اعتراض نمودند که آن نفس که در توراة موعود است باید مروج و مکمل شرایع توراة باشد و این جوان ناصری که خود را مسیح الله مینامد حکم طلاق و سبت را که از حکمهای اعظم موسی است نسخ نموده و دیگر آنکه علائم ظهور هنوز ظاهر نشده چنانچه یهود هنوز منتظر آن ظهورند که در توراة مذکور است چه قدر از مظاهر قدس احدیه و مطالع نور ازلیه که بعد از موسی در ابداع ظاهر شده و هنوز یهود بحجبات نفسیه شیطانیه و ظنون افکیه نفسانیه محتجب بوده و هستند و منتظرند که هیکل مجعول با علامات مذکوره که خود ادراک نموده‌اند کی ظاهر خواهد شد کذلک أخذهم الله بذنبهم و أخذ عنهم روح الإیمان و عذبهم بنار کانت فی هاویة الجحیم موقوداً و این نبود مگر از عدم عرفان یهود عبارات مسطوره در توراة را که در علائم ظهور بعد نوشته شده چون بحقیقت آن پی نبردند و بظاهر هم چنین امور ظاهر نشد لهذا از جمال عیسوی محروم شدند و بقاء الله فائز نگشتند "وَكَاثُوا مِنَ الْمُنتَظِرِينَ" و لم یزل و لا یزال جمیع امم بهمین جعلیات افکار نالایقه تمسک جسته و از عیونهای لطیفه رقیقه جاریه خود را بی بهره و بی نصیب نمودند ...

بر اولی العلم معلوم و واضح بوده که چون نار محبت عیسوی حجبات حدود یهود را سوخت و حکم آن حضرت فی الجملة بر حسب ظاهر جریان یافت روزی آن جمال

غیبی بعضی از اصحاب روحانی ذکر فراق فرمودند و نار اشتیاق افروختند و فرمودند که من میروم و بعد میآیم و در مقام دیگر فرمودند من میروم و میآید دیگری تا بگوید آنچه من نگفته‌ام و تمام نماید آنچه را که گفته‌ام و این دو عبارت فی الحقیقه یکی است لو أنتم فی مظاهر التّوحید بعین الله تشهدون و اگر بدیده بصیرت معنوی مشاهده شود فی الحقیقه در عهد خاتم هم کتاب عیسی و امر او ثابت شد در مقام اسم که خود حضرت فرمود منم عیسی و آثار و اخبار و کتاب عیسی را هم تصدیق فرمود که من عند الله بوده در این مقام نه در خودشان فرقی مشهود و نه در کتابشان غیریتی ملحوظ زیرا که هر دو قائم بامر الله بودند و هم ناطق بذکر الله و کتاب هر دو هم مشعر بر اوامر الله بود از این جهت است که خود عیسی فرمود "من میروم و مراجعت میکنم" بمثل شمس که اگر شمس الیوم بگوید من شمس یوم قبلم صادق است و اگر بگوید در حدود یومی که غیر آنم صادق است و همچنین در ایام ملاحظه نمائید که اگر گفته شود که کلّ شیء اند صحیح و صادق است و اگر گفته شود که بحدود اسمی و رسمی غیر همنند آنهم صادق است چنانچه می‌بینی با اینکه یک شیء اند با وجود این در هر کدام اسمی دیگر و خواصی دیگر و رسمی دیگر ملحوظ میشود که در غیر آن نمیشود و بهمین بیان و قاعده مقامات تفصیل و فرق و اتحاد مظاهر قدسی را ادراک فرمائید تا تلویحات کلمات آن مُبدع اسماء و صفات را در مقامات جمع و فرق عارف شوی و واقف گردی و جواب مسأله خود را در موسوم نمودن آن جمال ازلی در هر مقام خود را با اسمی و رسمی بتمامه بیابی ...

چون غیب ازلی و ساذج هوّیه شمس محمّدی را از افق علم و معانی مشرق فرمود از جمله اعتراضات علمای یهود آن بود که بعد از موسی نبی مبعوث نشود بلی طلعتی در کتاب مذکور است که باید ظاهر شود و ترویج ملّت و مذهب او را نماید تا شریعه شریعت مذکوره در توراۀ همه ارض را احاطه نماید اینست که از لسان آن ماندگان وادی بُعد و ضلالت سلطان احدیّت میفرماید: "وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُوبَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ" ترجمه آن اینست که گفتند یهودان دست خدا بسته شده بسته باد دستهای خود ایشان و ملعون شدند بانچه افترا بستند بلکه دستهای قدرت الهی همیشه باز و مهیمن است "يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ" اگر چه شرح نزول این آیه را علمای تفسیر مختلف ذکر نموده اند و لکن بر مقصود ناظر شوید که میفرماید نه چنین است یهود خیال نمودند که سلطان حقیقی طلعت موسوی را خلق نمود و خلعت پیغمبری بخشید و دیگر دستهایش مغلول و بسته شد و قادر نیست بر ارسال رسولی بعد از موسی ملتفت این قول بی معنی شوید که چقدر از شریعه علم و دانش دور است و الیوم جمیع این مردم بامثال این مزخرفات مشغولند و هزار سال بیش میگذرد که این آیه را تلاوت مینمایند و بر یهود من حیث لا یشعر اعتراض مینمایند و ملتفت نشدند و ادراک نمودند باینکه خود سرّاً و جهراً میگویند آنچه را که یهود بآن معتقدند چنانچه شنیده اید که میگویند جمیع ظهورات منتهی شده و ابواب رحمت الهی مسدود گشته دیگر از مشارق قدس معنوی شمسی طالع نمیشود و از بحر قدم

صمدانی امواجی ظاهر نگردد و از خیام غیب ربّانی هیکلی مشهود نیاید اینست ادراک این همج رعاع فیض کلیّه و رحمت منبسطه که بهیچ عقلی و ادراکی انقطاع آن جائز نیست جائز دانسته و از اطراف و جوانب کمر ظلم بسته و همّت گماشته اند که نار سدره را بماء ملح ظنون مخمود نمایند و غافل از اینکه زجاج قدرت سراج احدیّه را در حصن حفظ خود محفوظ میدارد ...

چنانچه سلطنت حضرت رسول حال در میان ناس ظاهر و هویدا است و در اوّل امر آن حضرت آن بود که شنیدید چه مقدار اهل کفر و ضلال که علمای آن عصر و اصحاب ایشان باشند بر آن جوهر فطرت و ساذج طینت وارد آوردند چه مقدار خاشاکها و خارها که بر محلّ عبور آن حضرت میریختند و این معلوم است که آن اشخاص بظنون خبیثه شیطانیّه خود اذیت به آن هیکل ازلی را سبب رستگاری خود میدانستند زیرا که جمیع علمای عصر مثل عبدالله اُبی و ابو عامر راهب و کعب بن اشرف و نصر بن حارث جمیع آن حضرت را تکذیب نمودند و نسبت بجنون و افترا دادند و نسبتهایی که "نعوذ بالله من أن یجری به المداد أو یتحرک علیه القلم أو یحمله الألواح" بلی این نسبتها بود که سبب ایدای مردم نسبت به آن حضرت شد و این معلوم و واضح است که علمای وقت اگر کسی را رد و طرد نمایند و از اهل ایمان ندانند چه بر سر آن نفس میاید چنانچه بر سر این بنده آمد و دیده شد اینست که آن حضرت فرمود: "ما أُوذی نبيّ بمثل ما أُوذیت" و در فرقان نسبتها که دادند و اذیتها که

به آن حضرت نمودند همه مذکور است "فارجعوا إليه لعلکم بمواقع الأمر تطلعون" حتی قسمی بر آن حضرت سخت شد که احدی با آن حضرت و اصحاب او چندی معاشرت ننمود و هر نفسی که خدمت آن حضرت میرسید کمال اذیت را باو وارد مینمودند ...

حال امروز مشاهده نما که چقدر از سلاطین با اسم آن حضرت تعظیم مینمایند و چه قدر از بلاد و اهل آن که در ظلّ او ساکنند و به نسبت بآن حضرت افتخار دارند چنانچه بر منابر و گلدسته‌ها این اسم مبارک را بکمال تعظیم و تکریم ذکر مینمایند و سلاطینی هم که در ظلّ آن حضرت داخل نشده‌اند و قمیص کفر را تجدید ننموده‌اند ایشانهم ببزرگی و عظمت آن شمس عنایت مقرر و معترفند اینست سلطنت ظاهره که مشاهده میکنی و این لابد است از برای جمیع انبیاء که یا در حیات و یا بعد از عروج ایشان بموطن حقیقی ظاهر و ثابت میشود ...

و این معلوم است که تغییرات و تبدیلات که در هر ظهور واقع میشود همان غمامی است تیره که حایل میشود بصر عرفان عباد را از معرفت آن شمس الهی که از مشرق هوّیه اشراق فرموده زیرا که سالها عباد بر تقلید آباء و اجداد باقی هستند و باآداب و طریقی که در آن شریعت مقرر شده تربیت یافته‌اند یکمرتبه بشنوند و یا ملاحظه نمایند شخصی که در میان ایشان بوده و در جمیع حدودات بشریه با ایشان یکسان

است و مع ذلک جمیع آن حدودات شرعیّه که در قرنهای متواتره بآن تربیت یافته‌اند و مخالف و منکر آن را کافر و فاسق و فاجر دانسته‌اند همه را از میان بردارد البتّه این امور حجاب و غمام است از برای آنهاییکه قلوبشان از سلسبیل انقطاع نچشیده و از کوثر معرفت نیاشامیده و بمجرّد استماع این امور چنان محتجب از ادراک آن شمس میمانند که دیگر بی سؤال و جواب حکم بر کفرش میکنند و فتوی بر قتلش میدهند چنانچه دیده‌اند و شنیده‌اند از قرون اولی و این زمان نیز ملاحظه شد پس باید جهدی نمود تا باعانت غیبی از این حجبات ظلمانی و غمام امتحانات ربّانی از مشاهده آن جمال نورانی ممنوع نشویم و او را بنفس او بشناسیم ...